

متن پیاده سازی شده جلسه هشتم سال سوم درس خارج اصول فقه دور دوم - 17 مهر 1402

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات 201 و 202: [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

امتداد امر چهارم: بکارگیری واژگان در بیش از یک معنا و قرآن کریم

متمم نکته ای از گذشته:

در گذشته راجع به وقوع استعمال لفظ در بیش از یک معنا در زبان فارسی یا عربی سوالی شده بود. بیان شد چنان چه قرآن مصداقی از این نوع استعمال دانسته شود، دستمان کاملاً پر خواهد بود؛ ولی اگر از این ظرفیت صرف نظر نماییم دستمان تهی خواهد گردید؛ منتها هم اکنون در پی الحاق متممی بر می آییم و آن این که پیدا نکردن مثال، از سوی همچو مایی که تخصصمان در این جهت نیست (با وجود اطلاعاتی که از ادبیات و لغت و زبان عرب هم داریم؛ منتها ناکافی است)، نمی تواند حجت باشد. چه بسا فردی کارآموده در این حیطة، مثال های بسیاری ارائه نماید.

لذا پرسش برخی ارجمندان راجع به اشعار حافظ مرا در فکر فرو برد. آیا امثال شعر حافظ، می تواند از قبیل استعمال در دو معنا باشد؟ سپس از زمزمه ی این شعر برخوردار گشتم که «مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ/ که وعده تو کردی و او به جا آورد» که روزی نسبت به مراد از این شعر از یکی از علمای تهران پرسش می نمایند. راجع به حضرت امیر می باشد که آدم وعده کرد و ایشان به جا آورد و نان جو خورد. بعد می گوید شب خوابیدم. در عالم خواب به من گفتند که شعر را خوب تفسیر نکردی. شعر باطنش این است: مراد پیر مغانم، یعنی سیدالشهدا، ز من مرنج ای شیخ، یعنی شیخ الانبیا، که وعده تو کردی، او به جا آورد و حضرت علی اکبر را در راه اسلام فدا نمود. اسماعیل فدا نشد. «وَ قَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ». یک تفسیر از این ذبح عظیم این است که حیوانی فرستاده شده؛ اما تفسیر دیگرش این است که یک کسی دیگر در این راه قربانی شده است؛ چرا که بنا بوده است تنها یک قربانی گرفته شود که می بایست حتما قربانی خاصی باشد. پوشیده نیست که چنان چه این تفاسیر راجع به دو فرد صادق باشد، استعمال در دو معنا خواهد بود و در سه فرد استعمال در سه معنا. علی ای حال لازم است به متخصص مراجعه شود.

امتداد قرآن و استعمال لفظ در بیش از یک معنا

امتداد مدخلی شریف به مثابه ی کارگاه آموزشی

در صورتی که حضور ذهن داشته باشید، ما در خدمت قرآن بودیم. کاری که کردیم این بود که اصلاً سراغ علما نرفتیم و آن را به آینده وا داشتیم؛ چرا که پس از نائل آمدن به فیض هایی از محضر پراج قرآن کریم، به هنگام بررسی کلام علما، خواهیم توانست وزانت فرمایش ایشان را بسنجیم. آیا سخن را بسان تیری در تاریکی رها نموده اند و یا واقعا روایات را نصب العین خود قرار داده اند؟ هم اکنون کلامی چند از علما مطرح نموده و سپس به روایات بازخواهیم گشت.

الف. به کلام شیخ صدوق رسیده بودیم. مستحضر هستید که ایشان یک محدث خبیر بوده است. وقتی که ذیل آیه شریفه «ثم ليقضو فتنهم» روایات را می آورد، بیان می دارد که این ها با هم منافاتی نداشته و معارضه به هیچ وجه میان خردواژگان ائمه راه ندارد؛ بلکه این ها همگی مراد می باشند؛ منتها چنانکه بیان شد، چه بسا شیخ صدوق در پی فراهم آوردن معنایی جامع باشد که در این صورت مصداق بیش از یک معنا نخواهد بود. علی ای حال از آن جا که در زمان ایشان این ریزه کاری ها مطرح

نبوده است، شاید همان استعمال در بیش از یک معنا ظاهر از کلام ایشان باشد.

ب. یکی از کسانی که در این رابطه قلم زده است، مرحوم ملاصدرا می باشد. ایشان تعبیری دارد که نشانگر تفسیر ایشان از بطون می باشد. بیان می دارد که مثل قرآن مثل سفره است. چنان مانده ای که همه نوع غذا به تناسب میل تمامی انسان ها در آن موجود است؛ حتی گاه و یونجه که اختصاص به بهائم دارد. نفوس به فراخور منزلت گشایی خود، از آن تمتع می جویند؛ برخی به وسعت نفوس عالیه، دیگری به قامت نفوس متوسطه و عده ای به قناعت نفوس دانیه هستند.

ج. حال که از حکما نام بردیم، از فقها نیز یادی کنیم. مرحوم آقای بروجردی تقریباً همین کلام ملاصدرا را دارند؛ منتها صریحاً آن را بر ظهر و بطن تطبیق می دهند. می گویند «فالبطن السبعه او السبعون اشارة الى اصول المراتب الکمالیه لنفوس البشر و باختلافها یختلف مراتب الاستفادة من الآیات القرآنیة». یعنی ایشان بطون را تا سبعین، مرتبط با این می دانند که همه به فراخور مرتبه ی استعداد خود می توانند از آن بهره جویند؛ البته تعبیر به سبعین چه بسا عدد تکثیری باشد؛ چرا که در برخی روایات آمده که قرآن آن قدر درون دارد که لایه های آن به آسمان می رسد. جالب این است که این بطون برای همگان حجت است؛ یعنی عموم مردم می توانند از ظاهر قرآن استفاده نمایند.

ممکن هم هست که توارد خاطرن باشد؛ لکن بعید نشمارید که منشا این فرمایش آقای بروجردی به ملاصدرا بازگشت نماید؛ چرا که آقای بروجردی ممکن است از دو طریق با ملاصدرا مرتبط بوده باشد. یکی از طریق کتب ملاصدرا (ایشان دارای مطالعات فلسفی هم بوده است) و دیگری از طریق استادشان، مرحوم قشقایی، در اصفهان که رسماً در مباحث فلسفی وارد بوده است.

د. آقای حکیم در کتاب «حقائق الاصول» داستانی را از بعض الاعاظم نقل می نماید که بعدها مشخص می گردد که منظور، مرحوم نایینی می باشد. می گوید که یکی از اعاظم عصرقدس الله اسرارهم برای من گفت که با میرزای نوری، سید حسن صدر و سید اسماعیل صدر (که مستحضر هستید این سه عصاره ی فحول نجف در دوران خودشان می باشند). به منظور زیارت به کربلا مشرف شدیم. پیشتر آوازه ی ملافتحعلی سلطان آبادی را شنیده بودیم و مطلع بودیم که این پیرمرد چه بسا خزانة ی حقائقی باشد. می گوید خدمت ایشان رسیدیم و در خلال بحث سخن از آیه ی هفتم سوره حجرات به میان آمد: «وَاعْلَمُوا أَن فَيْكُم رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ ...» (چنانکه پیدا است این آیه از آیات محکم و روشن قرآن کریم می باشد). سپس مشاهده کردیم که ایشان از آیه تفسیری نمود که تا به آن موقع به ذهن ما نرسیده بود و موجب تعجب بسیار ما شد (دقت داریم که چنین فحولی، آن قدر با قرآن آشنایی دارند که از شنیدن ترجمه آن تعجب نمایند). مرحوم سلطان آبادی پس از مشاهده استغراب ما، گفت فردا برای شما یک تفسیر دیگر بیان خواهم کرد. فردا مجدداً به آن جا رفتیم و شاهد بودیم ایشان تفسیری شگفتی آفرین و نو ارائه نمودند و به همین منوال تا حدود یک ماه این پیرمرد ما را با تفسیرهای روزانه و متفاوت، در کربلا ماندگار نمود. توجه بفرمایید که این خیر با دو واسطه برای شما نقل شده است (آقای حکیم و آقای نایینی) که هر دو ثقه می باشند. بنابراین خبر تمام است.

اما این که منظور مرحوم حکیم از «بعض الاعاظم» مرحوم نایینی است، باز می گردد به سوالی که از استاد خود در مکاسب، مرحوم آیت الله ستوده نمودم؛ چرا که شنیده بودم ایشان نامه ای به آقای حکیم می نویسد و از ایشان نسبت به مقصود از بعض الاعاظم سوال می نمایند و آقای حکیم هم در جواب می نویسد: منظورم آقای نایینی است. لذا آخرین باری که در اواخر عمر ایشان، بدون قرار قبلی و به صورت ناگهانی به پیشنهاد یکی از دوستان و به قصد عیادت، توفیق خوشه چینی از محضر ایشان را یافتم، از ایشان پرسیدم که قضیه ای که راجع به این نامه گفته شده درست است یا خیر؟ ایشان تایید فرمودند و گفتند که این نامه را من دارم. چه بسا هم اکنون این نامه نزد وارثان آقای ستوده باشد و بتوانند آن را منتشر نمایند. این در حالی است که این خبر با تعبیر «بعض الاعاظم»، با وجود این که درست می باشد، اما بالاخره خبری مرسل خواهد بود. و با این کاری که ما کردیم، خبر از ارسال خارج می شود و این جا است که وزن این قصه بسیار فزون می گردد.

حال که دانستیم که همچون مرحوم سلطان آبادی چه معارفی می تواند از قرآن استخراج نماید، تصور نمایید امام صادق یا امیر المومنین در این جایگاه بنشینند. چه مطالبی بنا است از این کتاب بیرون بیاید؟ آن روایت را شنیده اید که از سر شب تا صبح گاهان ابن عباسی که خود حبر الامه است و اولین کتاب تفسیری در اختیار ما، مربوط به او است، محو سخنان امیر المومنین در تفسیر قرآن گشته است؛ آن گاه که نزد ایشان مشرف گشته و درخواست تفسیر قرآن نموده و سپس حضرت به ایشان فرموده

است: بنشین. قرآن با «بسم الله» شروع می شود و «بسم الله» با باء. حضرت تا صبح از «بای بسم الله» فرمود و چه بسا زمان نماز صبح رشته ی بحث پاره نموده باشد. باز تصور نمایید که در این درافشانی، بدل از ابن عباس در مقابل امیر المومنین، جعفر بن محمد بن الصادق یا امام باقر و یا یک فرشته نشسته باشد؛ چه می شود؟ در این مجال به روایات بازگشت نمایم.

5. روایتی را اهل سنت از امام صادق علیه السلام نقل می نمایند که با توجه به مفاهیم بلند آن، خودش از نظر حجیت خود را پشتیبانی می نماید: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الْعِبَارَةِ، وَالْإِشَارَةِ، وَاللُّطَائِفِ، وَالْحَقَائِقِ. فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ (استفاده کنند. استناد کنند. محاجه کنند. سخنرانی کنند. منبر بروند. فتوا بدهند.)، وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ، وَاللُّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ (کسانی که ولی خدا باشند. طبیعتا باید این را مرحله ای بالاتر از خاص بودن در نظر بگیریم. خودش دارای قرینه می باشد.)، وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ (این که مراد از انبیا معنای اصطلاحی (پیغمبران) می باشد یا معنای لغوی (صاحبان خبر) وابسته به بررسی این نکته است که آیا کلمه ی نبی در روایات بر غیر از پیغمبران اطلاق شده است یا خیر؛ البته بدیهی است که در هر صورت، انبیا را شامل می گردد و تنها محل بحث روی دربرگیری علما می باشد. ما هم اصراری بدین توسعه نداریم؛ چرا که بر فرض عدم این دربرگیری نیز، مناطا آن ها را شامل می گردد. به زودی عرض خواهد شد.)»

سزااست که دلیل تعبیر امام به «اربعه اشياء» را به سنجشگاه تدقیقات طلبگی وانهمیم. این سوالی است که اینجانب حدود 35 سال با آن درگیر هستم و کنون دست یاری به سوی شما می گشایم. دانسته ایم که آن گاه که مقسمی به اقسامی تقسیم می گردد، این مقسم به نحو واحد در همه ی اقسام حضور دارد؛ مثلا اگر گفته می شود کلمه سه قسم است، اسم، فعل و حرف، نباید گفت که کلمه سه چیز است. مراعات این نکته از تقسیم، ما را از بکارگیری کلمه ی «چیز» باز می دارد. پس امام چرا فرمودند «اشیا»؛ پاسخی که چه بسا به ذهن برسد، این است که گویی امام در پی این هستند که بفرمایند هر قسمی از این اقسام، جنسا با دیگری تفاوت می کند. قرآنی که نزد عوام است با قرآن نزد انبیا جنسا دو چیز می باشد. هم جوهرها فرق می کند و هم اثرا؛ البته هر دو به حسب ظاهر قرآن هستند.

« فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ » تیبینی ساده از این که اشاره برای خواص می باشد، این است که بعضی موارد را معمولا انسان های معمولی از قرآن استخراج نمی کنند؛ حال آن که برون آوری آن از خواص بر می آید. مثال شاه فرد این مطلب، آیه حمل می باشد. داستان از این قرار است که در زمان خلفا، قصد اعدام زنی را داشتند که جرم او زائیدن با فاصله ی شش ماه از ازدواج بود؛ با این مدعا که مشخص می گردد ایشان از سه ماه قبل از ازدواج از راه حرام حامله بوده است. در این حین حضرت امیر فرمودند که این کار را نکنید. چرا که از خود قرآن در می آید که مدت حمل ممکن است شش ماه باشد. گفتند کجای قرآن این را دارد؟ فرمودند وقتی قرآن از سویی می فرماید « وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا » (یعنی مدت حمل با مدت شیردهی سی ماه جمعا سی ماه است) و از سوی دیگر مدت شیرخوارگی را دو سال حساب می کند، چنان چه دو سال از سی ماه کم بشود، مدت حمل شش ماه خواهد بود. این مطلب هم اکنون در تمامی دادگاه ها و نزد تمامی علمای جهان اسلام پذیرفته شده است. یکی از آقایان فرموده بودند که واقعا اگر این مطلب از زبان حضرت جاری نمی گشت، به ذهن هیچ کس می رسید؛ با این که پس از بیان آن، بدیهی به نظر می رسد. اتفاقا دلالت اشاره را نیز همین در نظر می گیرند (اگر منظور از «الاشارة»، همان دلالت اشاره یا چیزی شبیه به آن باشد).

«و اللطائف للأولياء.» گاهی اوقات، معنا از دلالت مستقیم لفظ خارج می گردد؛ نکاتی لطیف که بیشتر با همان بطون سازگاری دارد. شاید بخش هایی از کلمات مرحوم سلطان آبادی نیز همین گونه بوده باشد؛ یعنی مرحله ای بالاتر از اشاره؛ منتها دست یازی به این مرتبه، نیرویی اولیاگونه می طلبد. می دانیم که گاه ذکر عنوان مشیر به علیت است؛ از جمله در این جا، که تعبیر به اولیا به این معنا است که ولی شدن باعث فهم می گردد. یعنی اگر سوال کنند چطور می شود که انسان به لطائف دست می یابد، باید گفت با ولی شدن؛ وقتی که ولایت را پذیرفتی و ره بردی به گنج حسن بی پایان دوست، آن گاه دیگر به لطائف قرآن خواهی رسید. ملتفت هستید که لطائف را می بایست به گونه ای فراتر از اشارات معنا کنیم.

و الحقائق للأنبياء. حقائق می بایست چیزی فراتر از لطائف باشد و چه بسا آن را به تکوین یا تاویلات قرآن معنا کنیم. توضیح آن که در روایات مشاهده نموده اید که قرآن هم تاویل و هم بطون دارد. تاویلات قرآن یعنی تجسم های آن؛ مثلا قرآن یک مطلبی را بیان می کند که ممکن است در همان زمان یا هزار سال بعد مجسم شود. قرآن کریم وقتی می گوید: «و نريد ان نمّن علی الذین

استضعفوا فی الارض و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثین» این آیه فارغ از این که بطون آن چه چیزهایی است، تاویلش هنوز محقق نشده است. آن گاه که حضرت، ظهور کنند و مستضعفین به معنای واقعی کلمه حاکم بشوند و مستکبرین را سرجای خود بنشانند، تاویل این آیه خواهد آمد؛ چرا که تعبیر حقائق، به معنای واقع می باشد؛ آن چه که واقع است؛ البته گاهی یک فرقی می گذارند بین واقعیت و حقیقت. می گویند واقعیت عینیتی است که ممکن است باطل هم باشد؛ اما حقیقت، عینیتی است که همواره حق است.

بنابراین الحقائق للانبیا یعنی حقائق قرآن و عینیت ها و تاویلات قرآن را انبیا می فهمند. این بود که عرض کردم اگر مراد از انبیا، پیغمبران هم باشد، ممکن است بعضی از عالمان و اوحدی های از امت را نیز در بر بگیرد.

۶. یک سری آیات داریم که رسماً از تعبیر بطن و ظاهر استفاده کرده اند. این ها به واسطه این واژگان خاص، از آن چه در گذشته اشاره کردیم مجزا می گردد. در این زمینه دو کتاب را می توان مراجعه نمود:

1. مقدمه ی تفسیر البرهان بحرانی

2. مقدمه البرهان/ ابوالحسن عاملی اصفهانی

در توضیح کتاب دوم، باید گفت که اخیراً یک جلد کتاب با عنوان مزبور مربوط به یکی از علمای جبل عامل که احتمالاً در دوران صفویه به اصفهان مهاجرت نموده است، چاپ شده است. ایشان قصد داشته است که کتابی بنویسد به عنوان تفسیر «مرآت الانوار و مشکات الاسرار» و ظاهراً پس از نوشتن مقدمه، به لقاء الله پیوسته و آن نوشته ها را اخیراً به چاپ رسانده اند. البته باید دانست که منبع دسته اول کتاب کافی می باشد؛ ولی این دو از کافی و «من لایحضر» مرحوم صدوق نیز نقل می کنند.

در مباحث آتی هدفمان این است که ببینیم لسان روایات چیست. تعبیر به ظهر، بطن، هفتاد بطن و ... چگونه تفسیر می گردند؟ آیا تفسیری از ائمه موجود است یا خیر؟ در آخر نیز ببینیم آیا استعمال در بیش از یک معنا هست یا خیر؟ البته تعبیر به «آخر کار» نشان دهنده ی فرعیت این بحث نیست. چون اگر استعمال در بیش از یک معنا در قرآن موجود باشد، آن گاه این بحث ظاهر می گردد که آیا می توان از بطون آیات در فرایند افتا بهره جست یا می بایست به ظواهر آن بسنده نمود؟

الحمد لله رب العالمین